ریهٔ مشترک کلان‌شهر

مصاحبهٔ فدریکو تومازللو با آنتونیو نگری

ترجمهٔ فؤاد حبیبی

توضیح مترجم: آنتونیو نگری در این مصاحبه با فدریکو تومازللو، استاد پیشین دانشگاه‌های پادوا، بولونیا و فلورانس و استاد کنونی مؤسسهٔ دانشگاه اروپا در ایتالیا، سعی در تشریح هرچه بیش‌تر برخی از ایده‌هایی دارد که پیش‌تر در مصاحبهٔ «کمون همیاری اجتماعی» به رئوس آنها اشاره کرده بود. نگری در این مصاحبه ضمن توضیح روش تحلیل خاص خویش در فهم و شرح مسائل، یعنی «روش ناظر بر گرایش» که از قسمی رئالیسم انتقادی و رادیکال نشئت می‌گیرد، و در پرتو پاسخ به برخی از نقدهای عنوان‌شده، نکات شایان توجهی را در باب کلان‌شهر، امر مشترک و انبوه خلق مطرح می‌سازد. هرچند برای فهم بهتر برخی از دقایق و پیچیدگی‌های اندیشه‌های نگری، به‌ویژه مفاهیمی چون استخراج‌گرایی، اتحادیه‌گرایی اجتماعی، دیسپوزیتیف و حتی انبوه خلق، باید شرح مفصل‌تر آنها را در آثار اصلی او، و مهمتر از همه آثار مشترک وی با مایکل هارت، قرائت کرد، در همین مصاحبهٔ کوتاه نیز می‌توان با شماری از نقاط کانونی ایده‌های اصلی و بدیع وی در خصوص توانش‌های جاری و بالفعل در سطح کلان‌شهر، حق به شهر، مبارزه بر سر امر مشترک، و چگونگی حک‌شدگی و محوریت فقرا و «اقلیت»های گوناگون در تولید و بازتولید هستی اجتماعی آشنا شد.

Aleatory.ir

پرسش: بیایید گفتگویی را در باب کلان‌شهر از سر گیریم که با «کمون همیاری اجتماعی» شروع کردیم ــ مصاحبه‌ای که در شمارهٔ آوریل *یورونماد* (*EuroNomade*) منتشر شد. به نظرم از اظهارات جالب‌توجه و برانگیزانندهٔ لوگو روسی شروع کردیم، که سه نقد اصلی را در خصوص مفروضات شما در باب کلان‌شهر عنوان می‌کند. نخست ملاحظه‌ای که تصور می‌کنم اینک با آن آشنا باشید. به باور وی تأکید بر کار شناختی و خدمات بخش ثالثِ پیشرفته شاید موجب شود ماهیت متنوع فرم‌های تولید در کاپیتالیسم معاصر را درنیابیم یا آن را دستکم بگیریم ...

پاسخ: من منکر تنوعات اجتماعی‌ای نیستم که در کلان‌شهر کاپیتالیستی هم‌زیستی دارند، یا تنوعات مربوط به شیوه‌های زندگی‌ای که در معرض تصرف سرمایهٔ استخراجی قرار دارند. بدیهی است که همهٔ اینها گوناگون و متنوع‌اند. با وجود این، مسئله صرفاً نه قایل شدن به این تفاوت‌ها، بل فهم این است که چگونه آنها به صورت تدریجی توسعه می‌یابند و به طرفی گرایش پیدا می‌کنند، و کدام یک از آنها عنصر ناظر بر گرایش غالب را بازنمایی می‌کند. وجه ممیزهٔ روش مارکسیستی همواره تحلیل گرایش بوده است. به زعم من، می‌توان در کلان‌شهر معاصر دقیقاً بخش ثالث پیشرفته را منتزع ساخت و آن را به‌مثابه عنصری ناظر بر گرایش اصل گرفت. همهٔ ابعاد دیگر خود را در نسبت با آن قرار می‌دهند، هرچند نه به شیوه‌ای خطی، اما در هر صورت به‌شدت تحت تأثیر آن قرار دارند؛ گاهی ممکن است در برابر آن مقاومت کنند اما با این حال در بند آن گرفتار می‌شوند. برای مثال، بی‌شک بازارها درون فضای کاپیتالیستیِ انباشت کلان‌شهری همزیستی دارند، اما به همان اندازه روشن است که آنها نیز به طرز فزاینده‌ای با فرم‌های جدید محاسبه، بانکداری جدید و شرایط بازار مرتبط با، به‌اصطلاح، نظام جدید لجستیکی در پیوندند. بنابراین، در اینجا من با روسی موافقم. با وجود این، باید تأکید کنم که تفاوت‌ها در سطح

کلان‌شهر الزاماً امری «آشفته» نیست، بلکه می‌توان آنها را به‌مثابه امری قرائت کرد که *به‌تدریج* رو به سوی خدماتی بالاتر میل دارد.

پرسش: لذا، آیا می‌توان گفت که با توجه به این ناهمگونی در فرم‌های کار ـــ که وجودشان بدیهی است ـــ می‌توان و باید گرایشی مشترک را در سازوکارهای ارزش‌افزای سرمایه شناسایی کرد که، به درجات مختلف، بسیاری از چهره‌های استثمار را در برمی‌گیرد و روی آنها سرمایه‌گذاری می‌کند؟

پاسخ: دقیقاً. به عقیدهٔ من، از منظری معرفت‌شناختی، باید بین دو چشم‌انداز تمایز بگذاریم: چشم‌انداز پدیدارشناختی و توصیفی که، در قضیهٔ کلان‌شهر، کثرتی از سوژه‌ها و وجوه تولید و استخراج ارزش را مشاهده و ثبت می‌کند؛ و دیدگاه ناظر بر گرایش که استقرایی است و به جلو می‌نگرد، دیدگاهی که «خواست دانش» (*volontà di conoscenza*) را به منزلهٔ عنصری کلیدی در بازترکیب‌بندی سیاسی سوژه‌ها شناسایی و تأیید می‌کند. من همواره از دو دیدگاه به چیزها می‌نگرم: از یکسو از دیدگاهی توصیفی و، از سوی دیگر، دیدگاه مبتنی بر بازترکیب‌بندی که به معنای دیدگاهی معطوف به جلو و عملی و، خلاصه، *سیاسی* است. وقتی با پدیده‌ای روبرو می‌شوم، فقط نمی‌پرسم که چگونه است، بل همچنین کنجکاوم که بدانم چگونه می‌توان آن را دگرگون ساخت. و، به منظور دگرگون ساختن چیزی، باید فرض گرفت که وضعیت کنونی آن دائماً مستعد گشودگی، مستعد در هم شکستن و مستعد تولیدی نوین است.

پرسش: بدین‌سان درون‌مایهٔ این گرایش در پیوند است با جستجو برای *دیسپوزیتیف‌های* عملی ابتکار سیاسی ...

پاسخ: بله، این همان چیزی است که در فلسفهٔ فوکو *دیسپوزیتیف*، در قاموس کانتی «سنتز پسینی»، و در کلام مارکس قسمی «انتزاع متعین» خوانده می‌شود، امری که با بازشناسی گرایش مزبور ترکیب می‌شود.

پرسش: شما پیش‌تر دربارهٔ شیوه‌های استخراج ارزش، و لذا مفهوم استخراج‌گرایی (extractivism) صحبت کرده‌اید، مفهومی که در مصاحبهٔ «کمون همیاری اجتماعی» به‌تفصیل از آن سخن رانده‌اید. مایلم شما کمی بیش‌تر در این باره صحبت کنید، به‌ویژه برای ایضاح این امر که چگونه به محوریت این مسئله پی بردید.

پاسخ: من به شیوه‌های گوناگونی به مفهوم استخراج‌گرایی، یعنی استخراج کاپیتالیستی ارزش از بطن کل فضای حیات اجتماعی، پی بردم: از رهگذر آثار هاروی، بالیبار، و همچنین بحث‌های نیلسون و متزادرا در باب فضامندی سیّال استثمار کاپیتالیستی و سازماندهی بازارها. این عناصر نظری عظیم از آنجایی برای من واجد اهمیت شد که، در جریان اندیشیدن در خصوص مارکس، در قیاس با تعریف دقیق کار اضافی و ارزش اضافی بر عنصر همیاری در مقام تولید اضافی و مازاد تأکید نهادم. و سپس، از سوی دیگر، مطالعهٔ پدیدارهای مالی ــ فراسوی معاهدات مالی که در خود بسته و نسبتاً خودکفاست ــ در بردارندهٔ ارجاعی است به ارزشی که همهٔ چیزهایی را که در جامعه تولید می‌شود پوشش می‌دهد. بنابراین، اگر فرم ممتاز جامعهٔ تولیدی کلان‌شهر است، فرم مالی تصرف ارزش و انباشت ارزش اضافی نمی‌تواند چیزی جز فرمی *استخراجی* باشد. [در اینجا] تصرف ارزش به عوض مکان ــ مکانی که کارخانه بازنمایی می‌کند ــ به فضایی ــ *فضای* انبوه خلق ــ اشاره دارد. و لذا می‌توان به این قسم استخراج‌مندی درست همانند «استخراج معادن» برخورد کرد، به سخن

دیگر همچون استخراج مواد خام جدید ــ یا، به تعبیر بهتر، به مثابهٔ استخراج و توسعهٔ استثمار اجناس مشترک.

پرسش: حال بیایید به نکتهٔ دومی بپردازیم که روسی مطرح ساخته است، نکته‌ای مربوط به نقش بخش املاک و مستغلات ــ یعنی، این نکته که شما به جانب دست‌کم گرفتن این بخش در تحلیل‌تان از فراشدها، و گرایش‌های، در حال جریان تمایل دارید.

پاسخ: بی‌تردید بخش املاک بسیار تعیین‌کننده و در حقیقت محوری است، و به احتمال بسیار در چارچوبی ضدچرخه‌ای عمل می‌کند، یا احتمالاً عمل کرده است، به‌ویژه وقتی سرمایه‌گذاری در املاک و مستغلات از رهگذر مشتقات بانکی و دیگر ابزارهای سفته‌بازی دیوانه‌واری انجام می‌گیرد که سرمایه در آخرین مرحلهٔ چرخه‌ای رشد خودش به کار برده است. اما باید مراقب بود. درست است که در جاهایی مثل برزیل و استانبول سرمایه‌گذاری در املاک و مستغلات نوعی جنون طلای کاپیتالیستی را دامن زده؛ اما محدودیت‌هایی جدی هم در کار است. برای مثال، در سائو پائولو یا ریو دو ژانیرو، [لزوم] استفاده از هلی‌کوپتر برای جابجایی شهروندان شدیدتر از هر جای دیگر در جهان است و استانبول باید به منزلهٔ تنها راه برای پابرجا نگه داشتن بخش اروپایی شهر از لحاظ جابجایی پل‌های هرچه بیش‌تری در تنگهٔ بسفر برپا کند. بنابراین درست است که بخش املاک و مستغلات عاملی «گیرا» است، اما امروزه موجب چنان «تراکمی» در بافتار کلان‌شهر شده که گاهی جابجایی در شهر را ناممکن یا آن را غیرقابل سکونت می‌سازد. از این رو فرضیهٔ من این است که هزینهٔ خدمات شهری تقریباً به‌زودی قیمت املاک و مستغلات را پایین می‌آورد ــ مگر اینکه مبارزات و ستیزه‌های شهری

به‌زور «احترام» را بر کلان‌شهر تحمیل کند و استفاده‌ای مجانی و شادمانه از شهر را *مستقل* از ارزش املاک و مستغلات میسر سازد.

پرسش: بنابراین نکتهٔ حیاتی ــ بسی فراتر از قیمت املاک و مستغلات ــ «هزینهٔ» امر مشترک، خدمات و خود کلان‌شهر است. از این گذشته، باید به قیمت املاک و مستغلات ــ و همچنین مسئلهٔ اعیانی‌سازی ــ عمدتاً از منظر هزینه‌های بازتولید کلان‌شهر نگریست ...

پاسخ: دقیقاً؛ و به همین دلیل است که «اتحادیه‌گرایی اجتماعی کلان‌شهری» همچنین باید به افزایش «هزینه‌های کلان‌شهری» بپردازد، زیرا این هزینه‌ها ارزش املاک و مستغلات را پایین می‌آورد و آن را از بین می‌برد ــ آنها (وقتی درست فهم شوند؛ و در اینجا نقش مطالعات شهری انتقادی حیاتی است) امر مشترکی هستند که علیه امر خصوصی تجلی یافته‌اند. وقتی، برای نمونه، ساکنان سائو پائولو برای کاهش هزینه‌های حمل‌ونقل عمومی می‌جنگند، به‌وضوح برای افزایش «هزینهٔ کاپیتالیستی» کلان‌شهر مبارزه می‌کنند. این بدان معناست که داریم از فراشدهایی صحبت می‌کنیم که به‌شدت گشوده است، زیرا سرنوشتشان همواره از رهگذر مبارزات تعیین می‌شود. *گرایش مزبور همواره گرایشی است ناظر بر مبارزه* برای بسط و تعمیق رابطهٔ سرمایه: این امر، فی‌نفسه، امری آنتاگونیستی است. به همین سبب همیشه با فهم نظم پدیدارشناختی عَلم‌شده در برابر نظم *دیسپوزیتیف‌ها* مشکل دارم. *به هیچ وجه تصور نمی‌کنم رئالیسم بازتابی است از آنچه واقعی است*.

پرسش: به برزیل اشاره کردید، جایی که ــ مجدداً و ــ همین تازگی از آنجا بازگشته‌اید. آیا نکته‌ای دارید که به‌ویژه در پرتو رخدادهای سال‌های اخیر دربارهٔ این کشور، مازاد بر آنچه در مصاحبهٔ «کمون همیاری اجتماعی» بر آن تمرکز کردیم، بیان کنید؟

پاسخ: آنچه به دید من در برزیل اساسی می‌نماید «کشش» یا جاذبهٔ آن دسته از مبارزاتی است که بافتار کلان‌شهر را از نظرگاه فقرا در برمی‌گیرد: نیرویی کششی که مبارزات فقرا بر مبارزات دیگر اقلیت‌ها اعمال می‌کند. این مبارزات فقرا بوده که ماشهٔ انفجار مبارزات رانندگان اتوبوس، معلم‌ها و تمامی دستجات اتحادیه‌های کارگری قدیمی‌ای را کشیده است که در کلان‌شهرها به اقلیت بدل شده‌اند و اینک مبارزات فقرا عامل الهام و برانگیختنشان است. این امر عنصری محوری و کیفی است. مفروض سوسیالیستی کلاسیک ــ که همواره لایه‌های کارگران کارخانه را عنصر پیش‌برنده می‌داند ــ در اینجا نقش بر آب شده است: این امر در کشورهای عضو بریک (BRIC)[1] رخ نمی‌دهد و، وقتی رخ دهد، مبارزات مزبور اغلب مطالبات طبقهٔ متوسط را بیان می‌کند. در اینجا به عوض نیروی پیش‌برنده مبارزات فقراست، نه در مقام مبارزات طردشدگان، بل همچون مبارزات کسانی که *بیش از همه* در واقعیت کلان‌شهرها *درج و حک* شده‌اند.

پرسش: آیا می‌توانید دربارهٔ این مسئلهٔ «اقلیت‌ها» بیش‌تر توضیح دهید؟

پاسخ: از دید من مهم است بر این نکته تأکید کنیم که وقتی می‌گویم درآمد (برای نمونه، درآمد تضمین‌شده) معیار عام و گشوده و همچنین پیش‌شرطی برای مولدبودگی کلان‌شهری به حساب می‌آید، روشن است که به صورت ویژه دربارهٔ حقوق زنان، دگرباشان جنسی، یا فرودستان به خودی خود صحبت نمی‌کنیم، بلکه [با این سخن، پیش از هر چیز] آنها را ساکنان شهر به شمار می‌آوریم. از دید من، زیستن در شهر تناقضی با اقلیت بودن در آن ندارد. این اقلیت‌ها نیستند که، در مقام اقلیت، امر مشترک را تولید می‌کنند؛ چرا که امر مشترک محصول انبوه خلق کلان‌شهری است که خود مونتاژی از اقلیت‌هاست.

پرسش: بیایید اینک به سومین و جالب‌ترین نکته‌ای بپردازیم که روسی دربارهٔ مصاحبهٔ ما مطرح ساخته: این نکته به رابطهٔ بین امر مشترک و حق به شهر و لذا این نظر اشاره دارد که به عوض اندیشیدن در قالب «بازترکیب‌بندی»، باید به شهر در حکم «مونتاژی» از مبارزات و تفاوت‌های کاهش‌ناپذیر به قسمی وحدت بیندیشیم.

پاسخ: این نکتهٔ بسیار جالبی است، اما بر این مفروض ابتنا دارد که مفهوم انبوه خلق قسمی «امر واحد» (*unum*) است، مفهومی واحد و یگانه، در حالی که انبوه خلق خود ماشینی از تفاوت‌هاست. من انبوه خلق را مجموعه‌ای از تکینگی‌ها می‌خوانم که، از مجرای مواجهات و لحظات همیاری در شهر، دست‌اندرکار تولیدند. لحظات همیاری است که امر مشترک را تأسیس می‌کند. در جامعه‌ای که سرمایهٔ شناختی واقعیتی جاافتاده است، وضعیت کلان‌شهری درجاتی از امر «مشترک» طبیعی را برای تولید ترکیبات سطح بالاتری از امر مشترک پیش‌فرض می‌گیرد. سرمایه از امر مشترک تغذیه می‌کند و از رشد و تحکیم همیاری اجتماعی به پیشرفت دست می‌یابد.

حال، به باور من مفهوم «حق به شهر» با سطح به‌غایت مقدماتی‌تری از تراکم همیارانه در شهر متناظر است. از دید من، نویسندگانی همچون مریفیلد و برنر درست می‌گویند وقتی استدلال می‌کنند که شهرنشینی و مواجهه میان تفاوت‌ها عنصر مولدهٔ راستین در کلان‌شهر و مؤسس «ریهٔ مشترک» آن است. اینک، باید نکته‌ای را در اینجا خاطرنشان ساخت که، به زعم من، چندین سوءتفاهم رایج را برطرف می‌کند: وقتی می‌گویم کلان شهر برای انبوه خلق از همان جایگاهی برخوردار است که کارخانه برای طبقهٔ کارگر، تا جایی مرادم مقایسه است که کارخانه و کلان‌شهر را مد نظر داریم (دو مجموعهٔ آشوبناکی که تولید از بطنشان سر برون می‌آورد)، اما *تا جایی که انبوه*

خلق را مد نظر قرار دهیم، مرادم قسمی استعاره است. اگر در مورد انبوه خلق نیز هدف مقایسه می‌بود، می‌شد به این ظنین شد که با انبوه خلق همچون چیزی به صورت بالقوه واحد و ارگانیک برخورد شده، همانگونه که با طبقهٔ کارگر می‌شد. اما مفهوم انبوه خلق دقیقاً برای ایجاد *دیسپوزیتیفی* از «مونتاژ» تکینگی‌هایی بسط‌وتوسعه یافته است که در قالب زنجیرهٔ موجودات ـ مقاومت‌ها ـ مواجهات ـ همیاری ـ تولید سوبژکتیویته عمل می‌کنند. وقتی از دستمزد حداقلی تضمین‌شدهٔ قابل دسترس یا قسمی درآمد تضمین‌شده در تمامی بخش‌های تولیدی سخن می‌گوییم، راجع به نقطه عزیمتی صحبت می‌کنیم که بر مبنای آن تفاوت‌ها و مواجهات، همیاری‌ها و تولیدات را می‌توان در کلان‌شهر تضمین کرد.

پرسش: و لذا، با عرض معذرت از ساده‌سازی بحث، می‌توان گفت که کلان‌شهر را نیز باید، همانند انبوه خلق، پیش و بسی بیش از مفهومی مختص به «مطالعات شهری»، در مقام مفهومی سیاسی فهم کرد...

پاسخ: ... تکنیک‌های «نظم شهری» را می‌توان به شیوه‌های مختلف قرائت کرد، اما این کار به هیچ وجه این واقعیت را تغییر نمی‌دهد که مداخلهٔ تکنیکی در شهر از منظرهای بی‌شماری امری اساسی است. لیک کماکان این واقعیت پابرجاست که، وقتی می‌گویید «کلان‌شهر»، مفهومی را بیان می‌کنید که در مجموع تا مغز استخوان زیستی‌سیاسی است ــ و در اینجا مراد من فضاها، زمان‌مندی‌ها، بافتارهای سنتی، ابعاد تاریخی، عینیت‌یابی‌های فرهنگی و مواردی از این دست است. هرگاه که اینجا در پاریس از پنجره به بیرون نگاه می‌کنم، در این کلان‌شهر عظیم و مستدامی که یکسره به سوی *ایل دو فرانس* (*Ile-de-France*) امتداد می‌یابد، لایه‌های تاریخ، مبارزه، حقوق به‌دست آمده و درآمیزش‌های مدنی را می‌بینم. و امروزه اغلب جمعیت در مجتمع‌های

کلان‌شهری زندگی می‌کنند؛ اینک شیوهٔ زندگی کلان‌شهری به معنای تمام‌وکمال این عبارت «فاقد هرگونه بدیل» است. درست همانند کاپیتالیسم، هیچ *جایی بیرون از کلان‌شهر* وجود ندارد. کلان‌شهر در حکم عنصری پیونددهنده از حیث تولید، در حکم تعیین‌کنندهٔ *مازاد* ارزش‌زای انباشت استخراجی، یک عنصر اقتصادی محوری است. از این منظر من کماکان به خوانشی از ساختار کلان‌شهر علاقه‌مندم که کولهاس پیشنهاد داده است: یک آپاراتوس عظیم مولد که انباشتی از «ضایعات» آن را همراهی می‌کند ــ که با این حال به نوبهٔ خودش در خدمت ایجاد تولید شهری است. لیک، اگر از روش ناظر بر گرایش تبعیت کنیم، نباید به اغراق دربارهٔ وزن ضایعات و پس‌مانده‌ها، نقاط پیچش و شکست در بافت پیوندی کلان‌شهر بپردازیم؛ بلکه به عوض، باید آنها را ماشین‌هایی مولد در نظر بگیریم، تفاوت‌هایی ماشینی که به طرز پارادوکسیکالی خودشان را در بالاترین سطح تولید کلان‌شهری قرار می‌دهند. این واقعیت که دیگر هیچگونه «بیرون»ی برای کلان‌شهر کاپیتالیستی وجود ندارد نافی این امر نیست (همانند برداشت جامعه‌شناسان مکتب فرانکفورت قریب یک سده پیش) که مقاومت همواره درون سرمایه در کار است و خود مفهوم سرمایه (به‌ویژه سرمایهٔ کلان‌شهری، چنان‌که به‌خوبی پیداست) مفهومی است ناظر بر مبارزهٔ طبقاتی. نمونه‌ای کلاسیک، تراکم به‌غایت مولد *زاغه‌نشین‌های* برزیلی است: این همان چیزی است که موجب شوک ناشی از مبارزات جاری شده است. باید تمامی مبارزات کلان‌شهری را درون تعارض بر سر رابطهٔ بین هستی جمعی، شیوه‌های زندگی تکینگی‌ها، مقاومت، مواجهات، همیاری و تفاوت‌ها در تولید سوبژکتیویته *در برابر* سلطه و سلسله‌مراتب سرمایه مورد ملاحظه قرار دهیم. تمامی این‌هاست که آن مفهوم گشوده را می‌آفریند: *امر مشترک*. در این باره با

روسی موافقم، وقتی می‌گوید که امر مشترک *ماشینی از تفاوت‌ها* است. زیرا *امر مشترک محصول انبوه خلق است*.

منبع:

_ Negri, Antonio, 2018, *From the Factory to the Metropolis*, Translated by Ed Emery, Polity Press, PP 135-140.

یادداشت:

۱. BRIC: نام گروهی از کشورها به رهبری قدرت‌های اقتصادی نوظهور که از به هم پیوستن حروف اول نام انگلیسی کشورهای عضو، یعنی برزیل، روسیه، هند و چین، ساخته شده‌است.

Aleatory.ir